حقارت سلمان رشدی؟

نوشته:
مصطفی حسینی طباطبائی

عنوان کتاب: حقارت سلمان رشدی؟

نویسنده: مصطفی حسینی طباطبائی

موضوع: پاسخ به شبهات و نقد کتاب‌ها

نوبت انتشار: اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار: آبان (عقرب) ۱۳۹۴شمسی، ۱۴۳۶ هجری، ۱۴۳۷ قمری

منبع:

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

﴿ ٱللَّهُ يَسۡتَهۡزِئُ بِهِمۡ وَيَمُدُّهُمۡ فِي طُغۡيَٰنِهِمۡ يَعۡمَهُونَ ١٥﴾

[البقرة: ١٥].

«خدا آنان را به سخریه می‌گیرد و ایشان را وامی‌گذارد تا در طغیان خویش سرگردان بمانند!».

«برخی از مردم تا آنجا تشنهٔ نام‌آوری و شهرت‌اند که حاضر می‌شوند برای آنکه آوازه‌ای پیدا کنند، مقدّس‌ترین امور را مورد تمسخر قرار دهند! حقیقت آنستکه این روحیه، از حقارت شدیدی ناشی می‌شود که آنها در خود احساس می‌کنند و چون ایمان راستینی به خدا ندارند نمی‌توانند احساس مزبور را از راه درک عظمت خداوند جبران کنند و نفس خود را بوسیلهٔ این توجّه پرشکوه، تعالی بخشند، بدین جهت با اهانت به مقدّسات دینی یا توهین به بزرگان دین، ناخودآگاه خودشان را برتر از همهٔ امور مقدّس و والاتر از تمام بزرگان و پیامبران وانمود می‌کنند، یعنی این بیچارگان با همهٔ ذلّت نفس، بطور ناخودآگاه ادّعای خدایی دارند! اینست که در پیشگاه حقیقت، سزاوار تمسخر و در خور تحقیرند چنانکه در تنزیل ربّانی می‌خوانیم ﴿ٱللَّهُ يَسۡتَهۡزِئُ بِهِمۡ وَيَمُدُّهُمۡ فِي طُغۡيَٰنِهِمۡ يَعۡمَهُونَ ١٥﴾

هوالعلیم الحکیم

پیشگفتار

این رسالهٔ کوتاه در نظر اول برای مغرب زمین نگاشته تا لحظه‌هایی به گذشته باز گردند و ملاحظه کنید که «اسلامشناسی» در آن دیار چگونه با تهمت و افتراء به پیامبر بزرگ اسلام آغاز شد. و آنگاه به چه صورت محقّقان غربی به مرحلهٔ بیداری و آگاهی رسیدند و راه پیشرفت و ترقی را در شناخت اسلام پیمودند. و سپس توجه کنند که چگونه دستهای آشکار و پنهان با تشویق نویسندهٔ «آیات شیطانی» تصمیم گرفتند که اسلامشناسی را در غرب دوباره به گذشتهٔ تاریک و دور از آگاهی بازگردانند و گزارش سیرهٔ پیامبرﷺ را با افتراء و استهزاء درآمیزند تا به مقاصد سیاسی خود نزدیک شوند.

مقصود از تهیهٔ این رساله آنست که مردم غرب بیش از پیش دریابند که کار «سلمان رشدی»، نوعی توطئه سیاسی است و از عالم دانش و تحقیق فاصلهٔ بسیار دارد و کتاب وی حتّی در کنار آثار برخی از خاورشناسان مغرض که در عصر ما به تلاش‌های ظاهراً علمی برخاسته‌اند، قرار نمی‌گیرد.

سپس مناسب دیده شد که رسالهٔ حاضر در کشور عزیز خودمان نیز انتشار یابد تا به یاری خداوند دانا، سطح آگاهی عمومی را در این ماجری بالاتر بَرد.

نکته‌ای که گفتن آن در این پیشگفتار لازم به نظر می‌رسد اینست که کتاب «آیات شیطانی» اثر سلمان رشدی به سَبکی تخیلی و غیر مستند نگاشته شده و بقول خود نویسنده‌اش، کاری رؤیاگونه است! بنابراین، ارزش آن را ندارند که متن این کتاب صفحه به صفحه گزارش شود و با مدارک موثّق تاریخی، مقایسه و نقد گردد. آنچه در این رساله مورد بحث قرار گرفته نقد ترفندها و انگیزه‌های شیطانی سلمان رشدی در نگارش کتاب خود بوده است تا معلوم شود که کتاب مزبور چه جایگاه حقیری را در عالم تحقیق حائز است و برای اثبات این حقارت، نگارش کتابی ضخیم و پرورق لازم نبود بلکه تا حدّی «نقض غرض» می‌نمود!

از خداوند دانا و توانا که پشتیبان حقایق و امید حقجویان عالم است درخواست می‌کنم که نیرنگ‌های باطل‌گرایان و شیطان‌پرستان را همواره بدست مدافعان حق، بی‌اثر سازد و بر جمعیت پاکان و قدرت نیکان بیافزاید.

تجریش، ۱۴۱۰ هجری قمری برابر با ۱۳۶۸ هجری شمسی

مصطفی حسینی طباطبائی

بسم الله الرحمن الرحیم

خدایی را می‌ستایم که رحمتش همه چیز را فرا گرفته، و قدرتش همهٔ کائنات را مقهور ساخته هیچ موجودی در وجود و بقاء بی‌نیاز از او نیست و هیچ نیرویی در برابر کمترین فرمانش، کوچک‌ترین تاب مقاومت ندارد.

و بر همهٔ پیامبران وی که با دلهای پرفروغ و اراده‌های استوار، تاریخ بشریت را دگرکون کردند و به زندگی مادّی انسان، روح و معنا بخشیدند درود می‌فرستم.

دشمنی دیرینه با اسلام!

ماجرای سلمان رشدی و «آیات شیطانی» او – که اتفاقاً مناسب‌ترین نام برای کتاب وی بشمار می‌رود! اینروزها تقریباً به همه جا رسیده ولی همه کس نمی‌داند که این ماجری، پدیده‌ای نو درآمد در مغرب‌زمین نیست، دشمنان غربی اسلام از قرن‌های گذشته تاکنون بارها راه اهانت و تمسخر را در رویارویی با اسلام پیش گرفتند و مکرّر سلمان رشدی‌ها از میان ایشان به ظهور پیوسته‌اند ولی همیشه در پایان کار دچار خسارت شده و به نتیجهٔ معکوس رسیده‌اند!.

پس از جنگ‌های صلیبی، مسیحیان افسانه‌های دروغین و زننده‌ای دربارهٔ پیامبر پاک اسلام ﷺ ساختند و پرداختند به امید آنکه از این راه چهرهٔ اسلام و فرهنگ مسلمانان را زشت و تنفّرانگیز جلوه دهند. در صورتیکه قرآن کریم برخلاف این روش، به مسلمین سفارش کرده است که مبادا دشمنی با دسته‌ای، آنها را به بی‌عدالتی در حقِ آن گروه بکشاند و راه بی‌انصافی را دربارهٔ مخالفان خود بپیمایند چنانکه می‌فرماید:

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ لِلَّهِ شُهَدَآءَ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَلَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شَنَـَٔانُ قَوۡمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعۡدِلُواْۚ ٱعۡدِلُواْ هُوَ أَقۡرَبُ لِلتَّقۡوَىٰۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ ٨﴾ [المائدة: ٨].

«ای کسانیکه ایمان آورده‌اید، برای خدا بپاخیزید و به عدالت گواهی دهید و دشمنی با گروهی شما را به بی عدالتی دربارهٔ آنان وادار نکند. عدالت ورزید که به تقوی نزدیک‌تر است و از نافرمانی خدا بپرهیزید که خداوند از کارهایی که می‌کنید آگاه است».

این آموزش، چنان در روحیهٔ مسلمانان مؤثّر افتاد که در همان جنگ‌های صلیبی، مکرّر آثار نیک و ثمرات پسندیدهٔ خود را نشان داد. مثلاً صلیبی‌ها چون اورشلیم را بتصرّف درآوردند و در سراسرِ شهر، سیل خون به راه انداختند ولی مسلمین هنگامیکه اورشلیم را از صلیبیون باز پس گرفتند، سفارش کتاب آسمانی و پیامبر گرامی خود را از یاد نبردند و دست بخون مردم شهر نیالودند چنانکه مورّخان غربی به این فضیلت گواهی داده‌اند و بعنوان نمونه، استیوِن رانسِیمان در کتاب: «تاریخ جنگ‌های صلیبی» می‌نویسد:

«مردان پیروز، افرادی شریف و با مروّت بودند. درست در همانجا که در هشتاد و هشت سال پیش فرنگیان از دریای خون گذشتند حتّی یک خانه به یغما نرفت و به یک جاندار آسیب نرسید. به امر صلاح‌الدّین، سربازان خیابان‌ها و دروازه‌ها را زیر نظر گرفتند و از هر گونه دست‌اندازی احتمالی به جان و مال مردم جلوگیری بعمل آوردند»[1].

این رفتار جوانمردانه، نتیجهٔ تعالیم پیامبر اسلام بود که به پیروان خود سفارش می‌کرد حتی در نبرد با دشمن، جانب عدالت و کرامت را از یاد نبرند و تسلیم قساوت محض نشوند و به دشمنان خویش افتراء و تهمت نبندند و قراردادها و امان‌نامه‌های خود را با آنان محترم شمرند چنانکه آثار فراوانی در اینباره از پیامبر اسلام ﷺ بیادگار مانده است.

ولی متأسفانه مسیحیان متعصّب، از دروغپردازی دربارهٔ مسلمانان و توهین و تهمت به پیامبر ارجمند ایشان در طول تاریخ دریغ نداشته‌اند.

در قرون وُسطی گاهی پیامبر اسلام را اُسقفی رومی (کاردینال) معرّفی می‌کردند که چون به مقام پاپی نائل نشد، به عربستان گریخت و آیینی ناصواب بنیان نهاد!! چنانکه این افترای رسول را پیِربِلْ در «فرهنگ تاریخی و فلسفی» از قول گزارشگران مسیحی نقل

۱- تاریخ جنگ‌های صلیبی، ترجمه منوچهر کاشف، جلد دوّم صفحه ٥٤٤.

کرده است[۱]. با اینکه اصل و نَسَب پیامبر عربی ﷺ از مسلّمات تاریخی به شمار می‌آید و جز افراد مغرض یا بیمار، کسی در اینباره کمترین تردیدی روا نمی‌دارد.

ژیبِردونُوژوان، مورخ دروغپرداز مسیحی حکایت می‌کند که: «وفات پیامبر اسلام از شدّت مستی صورت گرفت و خوکها پیکر او را خوردند(!!) از همینرو، آشامیدن شراب و خوردن گوشت خوک در اسلام تحریم شد»!![۲].

گمان نمی‌کنم این مردک دروغزن نمی‌دانسته که آشامیدن شراب و خوردن گوشت خوک در زمان حیات پیامبر اسلام ﷺ تحریم شده بود و آیات مربوط به آندو، بصراحت در قرآن کریم آمده است و فکر نمی‌کنم واقعاً او خبر نداشته که پیامبر بزرگ اسلام، هنگامی وفات کرد که هزاران تن پیروان جدّی و سربازان مجاهد داشت که پیکر او را محترم شمردند و گروه گروه بر وی نماز گزاردند و خاندانش با احترام تمام او را دفن کردند ولی افتراء و تهمت، دلیل و برهان نمی‌شناسد و مدرک و مأخذ نمی‌خواهد!.

دروغ‌ها و افسانه‌هاییکه در عصر شِکسپیر میان مردم انگلستان دربارهٔ پیامبر اسلام و مسلمانان رواج داشت در فصل نهم از کتاب: «هِلال و گل سرخ[۳]» تألیف چیوه[۴] آمده است[۵] که خوانندهٔ نیمه‌آگاه! را حیرت‌زده می‌کند تا چه رسد به آگاهان از تاریخ اسلام و تعالیم قرآن و سیرت پیامبر ﷺ.

اخیراً یکی از پژوهندگان غربی به نام بِکینگام رساله‌ای را معرّفی کرده که در حدود سال ۱۵۱۵ میلادی در لندن به چاپ رسیده است. در آغاز رسالهٔ مزبور عنوان: «قرآن، کتاب قانونِ تُرکان»!! به چشم می‌خورد، نویسندهٔ جاهل بلکه مغرض این رساله در خلال آن می‌نویسد: «مسلمانان، عیسی را بعنوان خدا می‌شناسند»!! و باز می‌نویسد: «از دیدگاه اسلام، بهشت

۱- Dictionnaire historique et Philosophique جلد دوّم، صفحه ۸۹۶.

۲- به کتاب «مسئله وحی» نوشته مهندس مهدی بازرگان، صفحه ۱۹ رجوع کنید.

۳- The Grescent the Rose

۴- Chew

۵- به صفحه ۳۸۷ تا ٤٥١ چاپ نیویورک ۱۹٦٥، از این کتاب نگاه کنید.

جایگاه مردانی است که ده همسر برگزیده باشند»!! و همچنین آورده است: «مسلمان، هفت ماه در سال را روزه می‌گیرند»!! و این رسالهٔ فخیمه! هم‌اکنون تحت عنوان «قرآن» در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا موضوع‌بندی شده و نگاهداری می‌شود[۱]. البته کافیست که کسی یکبار بطور بسیار سطحی، قرآن کریم را مطالعه کند تا از این همه دروغگویی به شگفت آید.

مُنتِسکِیو که از فلاسفه و قانونگذران شهیر غرب در نیمهٔ اول قرن هیجدهم به شمار می‌رود، پاره‌ای از این دروغهای شاخدار! را در آثار خود تکرار نموده و مسؤولیت صحّت آنها را به عهده گرفته است. وی در کتاب مشهور «روحُ‌القوانین»[۲] آنجا که از تأثیر هوای گرم در بلوغ جنسی سخن می‌گوید بعنوان شاهد بر بلوغ زودرس زنان، می‌نویسد: «پِریدو در شرح حال محمّد می‌گوید که وی خدیجه را در سنّ پنج سالگی به حباله نکاح در آورد و در هشت سالگی با وی همخواب شد»!![۳].

آنگاه منتسکیو، این افسانهٔ بی‌اساس را که مخالف شواهد روشن تاریخ است به بهانهٔ آنکه در کشورهای گرمسیر، زنان زودتر به بلوغ جنسی می‌رسند، می‌پذیرد و می‌نویسد:

«این است که زنهای کشورهای گرمسیر، در سنّ بیست‌سالگی پیر هستند»!![٤].

گمان ندارم که لازم باشد یادآوری کنم باتّفاق مورّخان، خدیجه –علیها السلام– چون به همسری محمّد ﷺ درآمد حدود ٤٠ سال داشت و زنی بیوه بود.

اینها چند نمونه از آگاهی و انصاف! دشمنان غربی اسلام در قرون گذشته است، نمونه‌هایی است از گزارش آنان دربارهٔ پیامبر اسلام ﷺ و آیین او که تاریخ بشر را متحوّل ساخته و بر جهان معرفت و اخلاق پرتو افکنده است، آری بقول قرآن کریم:

۱- به کتاب: «نخستین رویاروییهای اندیشه‌گران ایران» اثر دکتر عبدالهادی حائری، صفحه ٤٨٨ بنگرید.

۲- Esprit des Lois

۳- روح‌القوانین، ترجمه علی اکبر مهتدی، صفحه ٤٣٢.

٤- روح‌القوانین، ترجمه علی اکبر مهتدی، صفحه٤٣٣.

﴿ذَٰلِكَ مَبۡلَغُهُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعۡلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِۦ وَهُوَ أَعۡلَمُ بِمَنِ ٱهۡتَدَىٰ ٣٠﴾ [النجم: ۳۰].

«اینست منت‌های دانش ایشان! همانا خدای تو بر آنانکه از طریق او گمراه شدند و نیز بر آنانکه ره یافتند، آگاهتر از هر کس است».

ولتر و پیامبر اسلامﷺ

تهمت‌های شگفت‌آور غربیان در گذشته نه تنها میان مردم عوام و بی‌دانش، شایع بود بلکه از زبان برخی متفکران و دانشمندان ایشان نیز شنیده می‌شد و در حقیقت همین خواصّ بودند که عوام‌النّاس را بر ضدّ پیامبر والامقام اسلامﷺ برمی‌انگیختند و دستاویزی بدست آنان می‌دادند تا تهمت‌ها را مضاعف سازند.

از جملهٔ این متفکّران و روشنفکران، یکی وُلتِر فیلسوف و نویسندهٔ فرانسوی بود که از ابراز مخالفت و اهانت نسبت به مقام قُدسی پیامبر بزرگوار اسلامﷺ خودداری نورزید تا آنجا که نمایشنامه‌ای با عنوان: «محمّد یا تعصّب»[1] ترتیب داد و آنرا به سال ۱۷٤۲ میلادی در پاریس به معرض نمایش گذاشت و در خلال آن، پیامبر پاک خداﷺ را آماج انواع تهمت‌ها و اهانت‌ها قرار داد. نمایشنامهٔ ولتر را یکی از محققّان معاصر اینچنین خلاصه کرده است: «حارث، یکی از پیروان محمّد در جنگی که بین طائفه قریش و مسلمانان مدینه در می‌گیرد، زید فرزند زُوپَیر حاکم دادگستر مکّه را می‌رباید. این کودک در حرمسرای محمّد و تحت تعالیم او بزرگ می‌شود ولی از کودکی به خواهر ناشناخته خود زینب که او هم نزد محمّد بزرگ شده ولی اسیر زوپیر بود دل می‌بندد. از طرفی محمّد نیز شیفته و دلباختهٔ زینب است لذا برای اینکه به وصال معشوقه برسد و در ضمن، زوپیر را از سر راه خود بردارد وعده‌هایی خوش به زید می‌دهد تا او را بکشتن زوپیر تحریص نماید. این وعده‌ها عبارتند از زینب در این دنیا و بهشت در آن جهان. زید می‌پذیرد و خود را به مکّه می‌رساند و با همکاری زینب، پنهانی به حرمسرای زوپیر رخنه می‌کند و در لحظه‌ای مناسب - بی‌آنکه بداند - پدر پیر و فرسودهٔ خویش را که در تمام عمر لحظه‌ای از فداکاری برای وطنش غفلت نکرده است از پای درآورد. ولی زوپیر در نَفَس

۱- Mahomet Ou Le fanatisme

آخر، فرزندان خود زید و زینب را باز می‌شناسد و آنان را در آغوش می‌فشارد و از زید می‌خواهد که انتقام خونش را بگیرد. زید خروشان به سوی مردم می‌شتابد تا آنان را بر ضدّ محمّد برانگیزد ولی دیری نمی‌پاید که خود نیز بر زمین نقش می‌بندد زیرا محمّد قبلاً بوسیله عُمَر او را مسموم کرده است»![۱].

ولتر در این نمایشنامه، ماجرای زید و زینب را که در صدر اسلام پیش آمده بکلّی دگرگون ساخته و تحریف کرده است یعنی آن را بدلخواه خود، بصورتی درآورده که احساسات تماشاچی را سخت بر ضدّ پیامبر گرامی اسلامﷺ برانگیزد و این‌کار، جز خیانت به دین و تاریخ چه نام دارد؟ ماجرای زید و زینب در قرآن مجید[۲] به اشارت آمده و تفاسیر قرآن[۳] و کتب سیره[٤] و تَراجم عرب[٥] نیز این موضوع را به تفصیل گزارش کرده‌اند، شاید برای خوانندگان اروپایی باور کردنی نباشد که گزارشهای این ماجری با آنچه ولتر بصورت نمایشنامه درآورده از بهشت تا دوزخ فاصله دارد! مگر آنکه مانند بسیاری از شرقی‌ها آن را در کتاب‌های تاریخی خوانده و پیگیری کرده باشند. ما در اینجا چکیدۀ جریان مزبور را به کمک مأخذ اصلی، بنظر خوانندگان می‌رسانیم تا آنرا با نمایشنامۀ ولتر مقایسه کنند:

«روایات مورّخان عرب اتفّاق دارند که کودکی به نام زید پیش از نبوّت محمّدﷺ از خانوادۀ خود دزدیده می‌شود. این کودک را در بازار مکّه به معرض فروش می‌گذارند و حَکیم بن حزام برادرزادۀ خدیجه (همسر محمّد) وی را خریداری می‌کند و آنر به عمّه‌اش هدیه می‌دهد. خدیجه آن غلام را به شوهر خود محمّد می‌بخشد. محمّدﷺ زید

۱- اسلام از نظر ولتر، اثر دکتر جواد حدیدی، صفحه ۲٦.

۲- سوره احزاب، آیات ۳٦ تا ٤۰.

۳- بعنوان نمونه، به: تفسیر جامع البیان، اثر أبوجعفر طبری، جزء ۲۳ بنگرید.

٤- بعنوان نمونه، به: سیرة ابن هشام القسم الأوّل، صفحه ۲٤۷ تا ۲٤۹ رجوع کنید.

٥- بعنوان نمونه، به: الطّبقات الکبري، اثر إبن سعد جزء ۳، صفحه ۲۷ نگاه کنید.

را آزاد کرده به فرزندخواندگی می‌پذیرد و این موضوع را در میان جمع، اعلام می‌دارد. از سوی دیگر حارِثه پدر زید که در جستجوی فرزندش بوده، وی را در مکّه نزد محمّد می‌یابد و زید، میان محمّد و حارثه به - دلیل خوشرفتاری‌ها و محبّت محمّد - زندگی با او را ترجیح می‌دهد و حاضر نمی‌شود با پدر بخانه باز گردد. چند سال بعد که محمّد بن عبدالله ﷺ به نبوّت برانگیخته می‌شود و دعوت خود را به سوی توحید و ترک بت‌پرستی آغاز می‌کند، زید از نخستین کسانی بوده که بدو ایمان می‌آورد. پس از مدّتی پیامبر ﷺ از دخترعمّهٔ خودش زینب برای ازدواج با زید خواستگاری می‌نماید، زینب در ابتدا به گمان آنکه پیامبر ﷺ او را برای خود خواستگاری کرده، می‌پذیرد ولی چون از حقیقت امر آگاه می‌شود. از قبول پیشنهاد ازدواج، امتناع می‌ورزد ولی سرانجام در اثر پافشاری پیامبر ﷺ بدان زناشویی راضی می‌گردد و به همسری زید درمی‌آید.

زید و زینب مدتی با یکدیگر زندگی می‌کنند تا آنکه میانشان ناسازگاری پیش می‌آید و پیامبر ﷺ می‌کوشد تا مانع جدایی آندو از هم شود امّا سودمند نمی‌افتد. عاقبت زید همسر خود را طلاق می‌دهد و پس از چندی، پیامبر ﷺ به خواستگاری دخترعمّهٔ مُطلّقه‌اش زینب، می‌رود تا هم این قانون غیرطبیعی را بشکند که: «احکام پسرخواندگی در هر چیز مانند احکام پسرِ حقیقی است» و هم زندگی شکست‌خوردهٔ زینب را - که در اثر پافشاری او بپا شده بود - جبران کند. زینب از این دعوت استقبال می‌نماید و زید هم همسر دیگری انتخاب نموده زندگی تازه‌ای را آغاز می‌کند و مدّتها بعد در نبرد با رومیان در جنگ موته به شهادت می‌رسد».

چنانچه ملاحظه می‌شود تفاوت میان این ماجری وافسانه‌ای که ولتر پرداخته چندان زیاد است که نمی‌توان گفت مورّخان عرب و ولتر یک حادثه را به دو صورت، گزارش نموده‌اند بلکه باید گفت که اساساً آنچه ولتر آورده چیزی جدا از حکایت زید و زینب بوده و کمترین شاهد و مدرکی هم از تاریخ ندارد. در عین حال نمی‌توان انکار کرد که ولتر از نوشتن نمایشنامهٔ مزبور قصد توهین به پیامبر اسلام را داشته است به همین جهت

می‌بینم که وی در آثار بعدی خود از این اهانت، ابراز ندامت می‌کند. ولتر در سالهای بعد، نوشته است: «من در حقّ محمّد، بسیار بد کردم»[۱].

۱– اسلام از نظر ولتر بنقل از کلّیات آثار ولتر، چاپ پاریس، جلد اوّل، صفحه ۸۳.

پشیمانی از دشمنی با اسلام

دروغپردازی دربارهٔ شخصیت نامدار تاریخ، برای همهٔ مردم جالب نیست و همیشه مورد استقبال قرار نمی‌گیرد، از این رو در غرب، تهمت‌هایی که به پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله زده شد، مقبول عموم دانشوران نیافتاد. البتّه در غرب هم مانند سرزمین‌های دیگر، اشخاص متفکّر و محقق و شجاعی یافت می‌شوند که به پژوهش در احوال شخصیت‌های برجستهٔ عالم، علاقه نشان می‌دهند، این افراد از قبول شایعات بی‌اساس معمولاً خودداری می‌ورزند و چنانچه در خلال پژوهشهای خویش دریابند که بزرگان تاریخ، مورد تهمت و افتراء قرار گرفته‌اند، دامن همّت به کمر زده و سخت از آنان دفاع می‌کنند و دروغهای دشمنانشان را افشاء می‌سازند. محقّقان مزبور را در حقیقت باید از پاسداران تاریخ و نگهبانان راستی و فضیلت شمرد و از احترام بلکه افتخار به آنان کوتاهی نکرده بویژه که این عدّه در طی طریق خود، اغلب گرفتار سختی‌ها و رنجها و بی‌مهری‌های فراوان می شوند.

باری در مغرب زمین دورانی فرا رسید که تهمت‌های قرون وسطایی نسبت به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از سوی عدّه‌ای مورد تکذیب و تقبیح قرار گرفت و محقّقان بسیاری پیدا شدند که بر خلاف دوران گذشته، در احترام و تجلیل از پیامبر ارجمند اسلام صلی الله علیه و آله تا حدود زیادی کوشیدند و از غرض‌ورزی و نادانی اسلاف خویش عذر خواستند.

مثلاً همان ولتر که پیامبر بزرگوار مسلمین را هجو کرده بود چون به اطّلاعات بیشتری دربارهٔ اسلام دست یافت، در اواخر عمر خود چنین نوشت:

«محمّد، بی‌گمان مردی بسیار بزرگ بود و مردانی بزرگ نیز در دامن فضل و کمال خویش پرورش داد. قانونگذاری خردمند، جهانگشایی توانا، سلطانی دادگستر، پیامبری

پرهیزگار بود و بزرگترین انقلابات روی زمین را پدید آورد»[1].

ولتر در جای دیگری از آثار خود، دین اسلام را بدینگونه معرّفی کرده و از آن دفاع نموده است:

«دین محمّد، دینی است معقول و جدّی و پاک و دوستدار بشریت. معقول است، زیرا هرگز به جنون شرک گرفتار نگشت و برای خدا همدست و همانند نساخت و اصول خود را بر پایه اَسراری متناقض و دور از عقل استوار نکرد. جدّی است، زیرا قمار و شراب و وسائل لهو و لعب را حرام دانست و به جای آنها پنج نوبت نماز در روز تعیین نمود. پاک است، زیرا تعداد بی‌حدّ و حصر زنانی را که بر بستر فرمانروایان آسیا می‌آرمیدند، به چهار زن محدود کرد[2]. دوستدار بشریت است، زیرا زکات و کمک به همنوع را از سفر حج واجب‌تر شمرد. اینها همه نشانه‌های حقیقت اسلام است. فضیلتِ تساهل را نیز بر آنها بیافزایید ....»[3].

مهمتر از ولتر، فیلسوف و عارف انگلیسی توماس کارْلایل بود که در سال ۱۸٤۰ میلادی با قلمی شاعرانه و تعابیری بلند و گیرا کتاب: «قهرمانان و قهرمان‌پرستی[4]» را نگاشت و در خلال آن، فصلی را بذکر سیرت محمّد ﷺ و جانبداری از او اختصاص داد.

کارلایل در این کتاب درصدد برآمد تا ثابت کند که محمّد ﷺ مردی بس بزرگ و خردمند و در دعوی خود صادق و مخلص بود و با آئینی که آورد عرب را از ظلمات

۱- اسلام از نظر ولتر، صفحه ۵۳ به نقل از کلّیات آثار ولتر (چاپ پاریس) جلد ۲٤، صفحه ۵۵٦.

۲- اسلام با نظر به ضرورت‌های اجتماعی و غیره (مانند کمبود مردان پس از جنگهای بزرگ و سردمزاجی یا نازایی برخی از زنان و جز اینها) چند همسری را به شرط اجرای «عدالت» جایز شمرده است ولی اکثریت قاطع مردم بویژه اغلب فرمانروایان، از اجرای این شرط مهم (که در قرآن، در سوره نساء آیه ۳ بدان تصریح شده) ناتوانند از اینرو چند همسری، بنصّ قرآن برای ایشان روا نبوده و حرام است.

۳- اسلام از نظر ولتر، صفحه ۱۲۷ به نقل از کلّیات آثار ولتر، جلد ۲۸، صفحه ۵٤۷.

٤- Heros and heroworship

شرک و اوهام بسوی نور توحید و معرفت رهبری کرد و در بخش بزرگی از جهان بشریت تحوّل مهم و چشمگیری پدید آورد. به نظر کارلایل چنین کسی ممکن نیست درغگو و مُتصنّع باشد. کارلایل می‌نویسد:

«یکی از بزرگترین ننگها برای هر فرد متمدّن از مردم این روزگار، آنستکه گوش به سخن کسانی فرا دهند که می‌پندارند دین اسلام، آئینی دروغین و محمّد مردی نیرنگ‌باز و دوچهره! بوده است. اینک زمان آن فرا رسیده که ما با شیوع این سخنان سبک‌سرانه و شرم‌آور مبارزه کنیم. رسالتی که پیامبر اسلام آنرا اداء و ابلاغ کرد مدّت ۱۲ قرن است که چون چراغی تابنده پرتو می‌افکند و حد,د ۲۰۰ میلیون بشر از همجنسان ما را که آفریننده ایشان همان آفریدگار ما است، روشن می‌سازد. آیا کسی از شما می‌پندارد رسالتی که مردم بی‌شمار گذشته با آن زندگی کرده و با آن مرده‌اند، سراسر دروغ و نیرنگ بوده است؟! ... ای برادران! آیا هرگز دیده‌اید که مردی دروغپرداز بتواند دینی شگفت پدید آرد؟ بخدا سوگند که مرد نادُرست نمی‌تواند خانه‌ای از آجر بسازد! زیرا اگر وی به درستی از ویژگی‌های آهک و گچ و خاک و همانند اینها آگاه نباشد، آنچه بنا می‌کند خانه نیست بلکه تپّه‌ای از مصالح ساختمانی و پشته‌ای از موادّ بهم ریخته است! و در خورِ آن نیست که دوازده قرن بر پایه‌های خود استوار ماند و صدها میلیون تن در آن بیاسایند...»[۱].

کارلایل، مُنادی این سخن است که فرهنگ گسترده و تمدّن عظیم اسلامی، ممکن نیست نتیجهٔ تزویر و دروغ یکتن باشد و از این رو باید پذیرفت که سررشته‌دار این فرهنگ و تمدّن یعنی پیامبر اسلامﷺ، مردی بزرگ و مصلحی راستین و بلندمرتبه بوده است. وی، دشمنان پیامبرﷺ را به بی‌انصافی و بددِلی و حقارت محکوم می‌کند که بعلّت ضعفِ بصر، نمی‌توانند تجلّیات خداوند را در حیات متعالی مردان بزرگ ببینند، آنگاه این فروغِ جاودانی را انکار می‌کنند!

۱- الأَبطال (ترجمه کتاب کارلایل به عربی) صفحه ٩٦.

کارلایل در کتاب «قهرمانان ...» اتّهامات دشمنان اسلام را مطرح ساخته و بدانها پاسخ می‌دهد، مثلاً در جواب این اتّهام که می‌گویند: «اگر نیروی شمشیر نبود، دین اسلام انتشار نمی‌یافت»! می‌نویسد: «ولی چه نیرویی آن شمشیر را پدید آورد؟ آن نیرو، همان قوّت دین و پیام حق بود (که امپراطوریهای بزرگ را در هم شکست)»![1].

و همچنین می‌نویسد: «محمّد همواره قصد آن داشت که آئین خود را تنها از راه حکمت و اندرزهای نیک[2] رواج دهد ولی هنگامی که دریافت ستمگران، به ترک پیام آسمانیش بسنده نمی‌کنند ... بلکه می‌خواهند او را به سکوت وادارند تا از رسالتش دم نزند، فرزند صحرا تصمیم گرفت که از خویش دفاع نماید، دفاعی مردانه، دفاعی که شجاعت عربی در آن تجلّی کند و زبان حال او این بود که می‌گفت: اینک که قریشیان راهی جز پیکار برنمی‌گزینند، پس بنگرند که کدامیک از ما مرد پیکار هستیم»![3].

و بدینصورت کارلایل نشان می‌دهد که جنگهای پیامبر گرامی اسلامﷺ نبردهای دفاعی بوده و حمله و آزار و کشتار، از سوی مخالفان وی آغاز شده است چنانکه محققّان عالم اسلام نیز بر این عقیده و باورند[4].

توماس کارلایل، مقالۀ خود را دربارۀ محمّدﷺ و اسلام در کتاب «قهرمانان ...» با این سخنان شکوهمند به پایان می‌برد:

«خدا قوم عرب را بدستاویز اسلام از تاریکیها بسوی روشنایی بیرون آورد، و از میان آنان، جمعی مردم افسرده را زنده کرد ... آیا جز آن بود که ایشان دسته‌ای عربهای

۱- الأبطال، صفحه ۱۳۳.

۲- اشاره به این آیه از قرآن کریم است که می‌فرماید: ﴿ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِۖ وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعۡلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِۦ وَهُوَ أَعۡلَمُ بِٱلۡمُهۡتَدِينَ ۝١٢٥﴾ [النحل: ۱۲۵]. «مردم را به راه خداوندت با دانشِ استوار و اندرز نیکو فراخوان ...».

۳- الأبطال، صفحه ۱۳۲.

٤- شرح این موضوع را در بخش سوّم از کتاب: «خیانت در گزارش تاریخ» به تفصیل آورده‌ایم.

بیابان‌گرد و خاموش و فقیر بودند که از آغاز عالم در صحراها می‌گذراندند و هیچ ندائی از آنان شنیده نمی‌شد و هیچ حرکتی از آنها احساس نمی‌گردید؟ آنگاه خدا، پیامبری با کلام حق و رسالتی از جانب خود، بسوی ایشان فرستاد و ناگهان! گمنامی آنها به شهرت و پستی آنان به رفعت، و ناتوانی ایشان به قدرت مبدّل گشت و شراره‌های آتش بصورت شعله‌های فروزان درآمد و فروغش کرانه‌های گیتی را به فراغت گرفت و به زوایای جهان رسید و پرتو آن، شمال را به جنوب و خاور را به باختر پیوست و قرنی از این حادثه سپری نشده بود که دولت عرب یک پایه‌اش در هند و پایه دیگرش در اندلس استوار گردید و دولت اسلام، سده‌های بسیار و روزگاران دراز به نور دانش و بزرگواری و مروّت و قوّت و دلیری و جلوهٔ حق و هدایت در نیمی از جهانِ متمدّن، روشن گشت ... آیا بر احوال آن بادیه‌نشینان و محمّدشان و روزگارشان نمی‌نگرید؟ گویی شرارهٔ آتشی از آسمان بیامد و بر خاکستری که مزیتی در آن دیده نمی‌شد و امید خیری بدان نمی‌رفت، بیافتاد و به ناگاه! خاکسترِ مُرده به باروتی سریع‌الانفجار متحوّل گردید و ملتهب و آتشین شد و زبانه‌های آن میان غرناطه[1] و دهلی را پیوند داد ... و من همواره گفته‌ام که مرد بزرگ، چون شهاب آسمانی است و مردمان همانند هیزم در انتظارش بسر می‌برند، همینکه فرو افتد آنان برافروخته می‌شوند و شعله‌ور می‌گردند »![2].

سخنان خردپذیر کارلایل، اذهان جمعی از متفکران غرب را به خود جلب کرد و بویژه چون از دل برآمده بود، بر دلهای ایشان نشست. گفته‌های وی، ابرهای بدبینی را از آفاق فکرشان زدود و اهمیت و اوج اسلام را در فضایی پاک و روشن، پیش چشمانشان جلوه‌گر ساخت. افسانه‌ها و تهمت‌های بعد از جنگ! و دروغپردازی‌های قرون وسطایی، تا حدود زیادی عقب‌نشینی کردند و در لابلای کتابها مخفی شدند!.

۱- Cordoue پایتخت اندلس در روزگار قدیم.

۲- الأبطال، صفحه ١٥٦.

دانشمندانی برخاستند و به ترجمهٔ آیات قرآن کریم و پژوهش در سیرت فرخندهٔ پیامبرﷺ همّت گماشتند. در میان آن دانشمندان، شاید کسی که بیش از همه صراحت در جانبداری از پیامبرﷺ نشان داد محقّق انگلیسی جان دِیوِن پورت، نویسندهٔ کتاب: «عذر تقصیر به پیشگاه محمّد و قرآن»[۱] بود که در سال ۱۸۹٦ میلادی کتاب پرارج خود را نگاشت و در سرآغاز کتابش قطعه‌ای از سخنان بلند کارلایل را نهاد تا نشان دهد که با تأییدِ کار او و بهره‌یابی از اثر وی، به تصنیف کتاب خود پرداخته است جان دیون پورت «عذر تقصیر به پیشگاه محمّد و قرآن» را به چهار بخش تقسیم نمود، بخش نخستین را به «زندگی محمّدﷺ» اختصاص داد. و در بخش دوم، از «قرآن و اخلاق» سخن می‌گوید. بخش سوم را به عنوان «ردّ تهمت‌ها» آغاز کرده و به اتّهامات گوناگون، پاسخ می‌دهد و در بخش چهارم «زیبایی‌های قرآن» را به معرض نمایش می‌گذارد. نویسندهٔ محقّق، مقدّمه‌ای هم –طبق معمول– بر این کتاب نوشته و آن را با این مَطلع آغاز می‌کند:

«تحقیقات و بررسی‌های حاضر اثر ناچیزی است ولی با متنهای صداقت و علاقمندی سعی شده است تا دامن تاریخ حیات محمّد از لکّه تهمت‌های کذب و افتراهای ناجوانمردانه تطهیر شود. و نیز جهد کافی در دفاع از صدق دعوی او که یکی از بزرگترین و خیرخواهان جهان بشریت است بکار رفته است.

نویسندگانی که کورکورانه تحت تأثیر تعصّب قرار گرفته و گمراه شده‌اند و در نتیجه به حُسن شهرتِ زنده کنندهٔ آئین یگانه‌پرستی اهانت روا داشته‌اند، نه فقط ثابت کرده‌اند که روح خیرخواهی مسیح – که با آن همه استقامت و قدرت در انجام آن پایداری نشان داد – در آنها تأثیر ننموده است بلکه در قضاوت نیز راه خطا پیموده‌اند ...»[۲].

گذشته از جان دیون پورت، در کشورهای اروپایی و نیز در آمریکا دانشمندان محقّقی به اسلام روی آودرند و در قرآن کریم وسیرت نبویﷺ به تأمّل نظر کردند و نتایج

۱– An Apology For Mohammed The Koran

۲– مقدمه «عذر تقصیر به پیشگاه محمّد و قرآن» ترجمه غلامرضا سعیدی، صفحه ۱۳.

مطالعات و بررسی‌های خود را منتشر نمودند که ذکر اسامی و آراء ایشان از حوصلۀ این رسالۀ کوتاه بیرون است. در اینجا همینقدر نوشتۀ یکی از پژوهشگران را که از خاور شناسان معاصر، در انگلیس بشمار می‌رود یاد می‌کنیم. وی که پروفسور مونتگُمری وات، استاد دانشگاه ادینبورو است که در سال ۱۹٦۱ میلادی به نگارش کتابی تحت عنوان: «محمّد، پیامبر و سیاستمدار»[۱] دست زد. پروفسوروات نیز در خلال کتاب خود به ریشۀ بدبینی غربیان نسبت به پیامبر ارجمند اسلامﷺ اشاره می‌کند و تلاش کارلایل را در کاهش این بدبینی می‌ستاید، چنانکه می‌نویسد:

«در قرن دوازدهم افکار دربارۀ اسلام و دخالت مسلمانان در جنگ‌های صلیبی چنان ناروا تعبیر شد که اثر نامطلوبی در روحیه مردم گذاشت در حالیکه دقّت و توجّه عملی توأم با شرافت و غیرت و امانت و تحقیق، برای مطالعه و کسب اطّلاعات کامل و صحیح دباره دین محمّد لازم است. از آن زمان تاکنون مخصوصاً در دو قرن اخیر پیشرفتهای بسیار حاصل شده است ولی هنوز مقداری از داوریهای غلط گذشته ادامه دارد. در دنیای کنونی که رابطه مسلمانان و مسیحیان از گذشته بهتر و محکمتر شده است، جای آن دارد که هر دو بکوشند تا درباره رفتار محمّد توافق پیدا کنند. بدنام کردن او توسّط نویسندگان اروپایی موجب آن شده است که جنبه خیالی و تصوّری او بوسیله نویسندگان دیگر اروپا و اسلام به کمال مطلوب برسد... یکی از تهمت‌هایی که معمولاً به محمّد می‌بندند آنست که او را شیادی معرّفی می‌کنند که برای اقناع حسّ جاه‌طلبی و شهوت خود، تعالیم دینی را تبلیغ می‌کرد که خود بدروغ بودن آن اعتماد داشت! ...

این نکته، نخستین مرتبه در صد سال پیش در خطابه‌های توماس کارلایل درباره قهرمانان، شدیداً مورد اعتراض قرار گرفت و از آن پس، مورد قبول محقّقان نیز واقع شد که فقط ایمان عمیق به مأموریت خود بود که محمّد را حاضر کرد سختیها و آزارهای ایام

۱- Mahomet Prophet and Staleman

اقامت در مکّه را تحمّل کند، در حالی که از نقطه‌نظر اوضاع جاری، امید موفّقیت در آن بسیار ناچیز بوده»[1].

البتّه پروفسور وات را در اینروزگار نمایندهٔ خاورشناسانی باید شمرد که می‌کوشند تا آگاهانه و منصفانه با اسلام روبرو شوند، هر چند آگاهیهای ایشان دربارهٔ اسلام هنوز به مرحلهٔ کمال نرسیده، و به مطالعات بیشتری نیاز دارند ...

۱- محمّد، پیامبر و سیاستمدار، ترجمه اسماعیل والی‌زاده، صفحه ۲۸۹.

خاورشناسان مغرض!

در خلال سخنان آقای وات به پیشرفت‌های دو قرن اخیر دربارۀ اسلام‌شناسی اشاره شد، این اشاره جریانِ غالبی را در اسلام‌شناسی غربی نشان می‌دهد ولی چنان نیست که پیشرفتهای مزبور را بتوانیم فراگیر و عمومی بشمار آوریم زیرا خاورشناسانی هم در این دو قرن می‌زیستند که آراء ایشان تفاوت چندانی با مفتریان قرون وسطی ندارد! این خاورشناسان، یا از نوعِ کشیشان متعصّب و دور از انصافی بوده‌اند که از ابتدا به قصد «ردّیه نویسی»! به مطالعۀ اسلام روی آورده‌اند و یا از مأموران سیاستها و قدرتهای استعماری به شمار می‌رفته‌اند که بر طبق مأموریت خود، به بررسی تاریخ اسلام و فرهنگ مسلمین علاقه نشان داده‌اند! و روشن است که با این قبیل انگیزه‌ها، به احوال روحانی و هدایت الهی نمی‌توان نائل شد و حقیقت دین را که فراتر از تعصّبات نفسانی و مطامع مادّی و نیرنگهای دنیوی قرار دارد، به درستی نمی‌توان شناخت.

از جملۀ کشیشان متعصّبی که با کینه‌ای غریب و بُغضی شدید پای در میدان اسلام‌شناسی! نهاده‌اند هانری لامَنس خاورشناس بلژیکی است که در سال ۱۹۳۸ میلادی وفات کرد. این کشیش مسیحی، به مطالعات فراوانی در زمینۀ ایام عربِ جاهلی و دوران صدر اسلام و روزگار اُمویان همت گماشت ولی از آنجا که بدبینی و تعصّب و خصومت، ذهنش را از آغاز مطالعات تسخیر کرده بود نتوانست از بررسی‌های مفصّل خود به نتایج علمی و صحیحی برسد بلکه آرائی به میان آورد که بطلان آنها به نزد اسلام‌شناسان محقّق و منصف - چه شرقی و چه غربی - بدیهی و اَظهرُ من الشّمس است. لامنس برای آنکه پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ و خاندان گرامی او را در اذهان، تنزّل دهد، می‌کوشد تا أبوجهل و أبولهب و أبوسفیان و معاویه و یزید را بالا ببرد و از آنها بنحو شگفتی ستایش کند! تا آنجا که فریاد اعتراض‌آمیز خاورشناس فرانسوی پُل کازانُوارا بلند نمود.

راستی چگونه یک روحانی مسیحی از این افراد ستمگر، همچون قهرمانان اخلاق و نوابغ تاریخ، تجلیل می‌کند؟! با آنکه جز بت‌پرستی و قساوت و خونریزی و قدرت‌طلبی، از ایشان در تاریخ اثری دیده نمی‌شود. و آنگاه از محمّد بن عبدالله ﷺ پیامبر بزرگی که با تعلیمات و مجاهدات بی‌نظیر خود، قوم عرب را از مذلّت و انحطاط به مجد و عظمت رسانید، بدگویی و مذمّت می‌نماید؟! یا علی بن أبی طالب عليه السلام قهرمان پارسایی و عدالت را که بقول کارلایل: «چاره‌ای نداریم جز آنکه او را دوست داشته باشیم»[1] مورد اهانت قرار می‌دهد.

بی‌مناسبت نیست در اینجا نقد و شکایتی را که جُرج جُرداق -نویسندۀ آگاه و منصف و پرشور مسیحی - از این پدر روحانی و همکیش خود - یعنی هانری لامنس - مطرح ساخته بیاوریم تا گفتار ما از شائبۀ تعصّب دورتر باشد:

جرج جرداق در کتاب ارزندۀ «امام علی، ندای عدالت انسانی» می‌نویسد:

«لامنس، به لحاظ شناخت مدارک و شمول دانش، دائرۀالمعارفی کم‌نظیر بود! ... این سخن درباره خاورشناس پر دانشی چون او، حق است جز آنکه ما اکنون در صدد توضیح این معنا هستیم که غرض ورزیهای لامنس، دانش فراوان وی را به تباهی کشید! زیرا او علم خود را در خدمت حقیقت قرار نداد و أسناد بسیاری را که در تصنیفاتش آورد، برای نمایاندن چهره واقعیت بکار نبرد و نخواست تا اموری را که دربارۀ شرق قدیمِ عربی بر دیگران پنهان مانده بود، به درستی روشن کند، بلکه متأسّفانه باید بگوییم که این خاورشناش دانشمند، در لحظه‌های بزرگ به دانش و وسعت اطلاعات خود خیانت کرد، در لحظه‌هاییکه تصمیم گرفت تا آنچه را که تاریخ ثبت کرده و عمل و منطق و طبیعتِ حوادث بدانها گواهی می‌دهند، معکوس جلوه دهد! بلکه تصمیم گرفت عواطفی را که انسان نسبت به بزرگان مسلمین درصدر اسلام، احساس می‌کند واژگونه سازد ... و چیزی که تو را بیش از این به تأسّف وامیدارد آنستکه هدف روشن لامنس در بدگویی از

۱- الأبطال، صفحه ۱۲۸.

بزرگان راستینِ شرق، او را از رسالت علمی‌اش بکلّی بیرون برده است! از همینرو اگر امری دو وجه یا احتمال داشته باشد، أسناد و مدارک فراوانی را که به تأیید وجهِ صحیح و رأی درست دلالت دارند، همه را رها می‌سازد و به سَنَدی غریب و مقطوع که احتمالِ نادُرست را به خیال خودش تقویت می‌کند اعتماد نشان می‌دهد و هنگامیکه ببیند أسناد و دلائل فراوانی که مؤید یکدیگرند فضیلتی از فضائل آن بزرگان را اثبات می‌کنند خاموشی گرفته و سست می‌شود یا اساساً موضوع را نادیده گرفته و دم نمی‌زند امّا همینکه ملاحظه کند یک عبارت کوتاه به بدگمانی او کمترین اشارتی دارد به نشاط می‌افتد و دلیری می‌نماید و چه پرگوییها می‌کند؟! و این صفت، از صفات مردم دانشمند و عادل و منصف نیست بلکه به افتراء و بهتان نزدیک‌تر است ... و لامنس به کمک چنین اسلوبی با حوادث شرقِ قدیمِ عربی روبرو می‌شود که از جمله آنها رویدادهای مربوط به علی بن ابیطالب است. و با چنین روشی از یکسو به بحث دربارۀ محمّد و علی و یاران آندو می‌پردازد و از سوی دیگر احوال أبوسفیان و معاویه و طرفداران ایشان را بررسی می‌کند و (طبیعی است که) دسته اوّل را آماج تهمت و افتراء در تألیف خود، قرار می‌دهد و دسته دوّم را برای تمجید و تعظیم در نظر می‌گیرد و در هر دو صورت، از مبالغه نیز دریغ نمی‌کند!»[1].

به نظر ما رفتار این پدر روحانی! یعنی لامنس به کار یهودیان لجوج در صدر اسلام می‌ماند که گروهی از آنان بخاطر دشمنی با پیامبر اسلام ﷺ بسوی بت‌پرستان مکّه رفتند و به آنها دلداری دادند! که: «البتّه شما (مشرکان) از مسلمانان موحّد، راه یافته‌تر هستند»!! چنانکه گزارش این کار در قرآن کریم (آیۀ ۵۱ از سورۀ نساء) آمده و مورّخان اسلامی و حتی یهودی نیز آنرا حکایت کرده‌اند[2]. با اینکه مسلمین در اصل یکتاپرستی با یهود هم عقیده بودند و نیز پیامبرانشان را باور داشتند و تورات و کتب انبیاء علیهم السلام را تصدیق می‌کردند ولی بت‌پرستان مکّه در هیچیک از این اصول، با یهودیان همفکر نبودند. آقای

۱- الإمام علي، صوتُ العدالةِ الإنسانية، اثر جرج جرداق، صفحه ۳۷۶.

۲- به کتاب «تاريخ اليهود في بلاد العرب» اثر دکتر اسرائیل ولْفِنسون نگاه کنید.

هانری لامنس کشیش مسیحی، نیز ابولهبِ مشرک و ابوجهلِ بت‌پرست را بر پیامبری که بت‌پرستی را در عربستان ریشه‌کن کرد و مسیحعليه السلام و انجیل را تصدیق نمود برتری می‌دهد، آفرین بر انصافش!.

در اینجا چون از یهودیان و کینه‌ورزی ایشان با مسلمین سخن به میان آمد، مناسب است از خاورشناسی یهودی‌الاصل یعنی اِیگناس گُلْدزیهِر یاد شود که او نیز در غرض‌ورزی مهارتی تمام و یدی طولی دارد!.

گلدزیهر هم چون لامنس، با پافشاری شگفتی بدنبال آثار غریب و بی‌اعتبار می‌گردد تا از مجموعۀ آنها کتابی موافق با اهداف خود فراهم آورد! و عجب آنکه گاهی کار وی به تحریف صریح اخبار می‌انجامد و روایت نبویصلى الله عليه وسلم را برای نیل به مقصد شیطنت‌آمیزش! تغییر می‌دهد چنانکه در کتاب مشهور خود یعنی: «سخنرانی‌هایی دربارۀ اسلام[1]»[2] که آنرا به زبان آلمانی نگاشته، می‌گوید:

«در یک روایتِ متواترِ اسلامی ... پیامبر اسلام لقبی را که در تورات آمده با خود حمل می‌کند که همان پیامبر پیکار و جنگ «نَبِي القِتالِ وَالحَرَب» باشد»![3].

باید نظر خوانندگان را به این نکته معطوف دارم که در اصل آن روایت اسلامی، تعبیر: «نَبِي القِتالِ وَ الحَرَب» نیامده بلکه در آنجا با تعبیر: «نَبِي الرَّحمَةِ وَ نَبِي التَّوبَةِ وَ نَبِي المَلحَمَة[4]» از پیامبر ارجمند اسلامصلى الله عليه وسلم یاد شده است (یعنی: پیامبر رحمت و پیامبر توبه و پیامبر پیکار) و تفاوت این دو تعبیر، کاملاً روشن است که یکی جز جنگ‌طلبی چیزی را نمی‌رساند و دیگری، رحمت و توبه را بر جنگ مقدّم می‌دارد و در حقیقت نشان می‌دهد

۱- این کتاب را در مصر با عنوان: «العقيدة والشّريعةُ في الإسلام» بزبان عربی برگردانده‌اند.

۲- Vorlesungen uber Islam.

۳- العقيدة والشريعة في الإسلام، صفحه ۳۵.

٤- به کتاب: «المعجم المفهرس لألفاظ الحديث النبوي» جزء ٦، صفحه ۳۳۳ که گرد آوردۀ جمعی از خاورشناسان اروپایی است نگاه کنید.

که جنگ پیامبر در آنجا برپا می‌شود که جای لطف و رحمت نباشد مانند رحمت آوردن بر مهاجمان ستمگر در وقت یورش و کشتار مظلومان! و بدین معنی، حتّی مسیحعليه السلام هم اهل جنگ و شمشیر بوده است! چنانکه در انجیل لوقا می‌خوانیم که وی به حواریون خود فرمان داد: «کسی که شمشیر ندارد، جامه خود را فروخته آنرا بخرد»![1].

پس مسیحعليه السلام هم برای دفاع از خود و یارانش، آنها را مأمور ساخت تا به تهیهٔ سلاح پردازند (هر چند به علّت کثرت دشمن، امکان بهره‌گیری از آن را نیافت).

و ما پیش از این یادآور شدیم که جنگهای پیامبر گرانقدر اسلامصلى الله عليه وآله وسلم صورت دفاعی داشته و در آثار خود، دلائل و شواهد این مدّعا را به تفصیل یاد کرده‌ایم. باری، از تحریف روایت مذکور بخوبی برمی‌آید که گلدزیهر چه غرضی را دنبال می‌کرده است!.

این قبیل خاورشناسان، مسلمانان را به اندیشه می‌برند که نکند در کار خاورشناسی، عوامل سیاسی و استعماری هم دخالت داشته باشند!.

و بی‌گمان، شبکه‌های یهود در این‌باره از اعمال نفوذ خودداری نمی‌کنند وگرنه، چنانکه جرج جرداق یادآور شده اینگونه کارها از دانشمندان محقّق که جز از وجدان خود دستور نمی‌گیرند، سر نمی‌زند و این شیوه‌ها زیبندهٔ پژوهشگران منصفی که خویش را وقف دانش کرده‌اند، نیست.

با اینهمه، علمای اسلامی از تلاش خاورشناسان غربی بطور کلّی ناخشنود نیستند چرا که کار ایشان ظاهراً کاری علمی است و اگر چه پاره‌ای از آنان به اغراضی آلوده هستند ولی باز هم چون به مدارک و مأخذ تاریخی توسّل می‌جویند، جای بحث و گفتگو و نقد و ردّ برای محقّقان اسلامی باقی می‌ماند چنانکه استاد، محمّد غزالی مصری[2] در کتاب: «دفاعٌ عن العَقيدةِ والشَّريعة» شبهات گلدزیهر را پاسخ داده و اینجانب نیز در خلال سه جلد کتاب[3] «خیانت در گزارش تاریخ» برخی از آراء خاورشناسان را نقد کرده‌ام.

۱- انجیل لوقا، باب پنجم.

۲- از دعوتگران اسلامی و دانشمندان معاصر است و تألیفات ارزنده‌ای در مباحث دینی دارد.

۳- جلد چهارم این کتاب نیز در دست تألیف است.

سلمان رشدی و بازگشت به قرون وسطی!

امّا کار سلمان رشدی از مقولۀ دیگری است، او رمان‌نویسی و قصّه‌پردازی را بهانه قرار داده تا به مقدّسات دینی ناسزا بگوید! او «تخیل» را با «واقعیت» در هم آمیخته تا به سهولت، بزرگان دین را در معرض توهین قرار دهد. او در پی مدارک و مأخذ برای سخنان خود برنمی‌آید به همین جهت، صفحات کتاب وی از ارجاع به منابع تاریخی خالی است، چیزی که برای سلمان رشدی اهمیت دارد و «پیام نهایی» او شمرده می‌شود، انکار دیانت و سَبُک شمردن اخلاق و تشویق خواننده به ثروت‌اندوزی و عشرت‌طلبی است! در پشت سرش نیز سیاست‌های شوم غربی ایستاده‌اند و از وی حمایت می‌کنند. بنابراین کار تازۀ او دربارۀ پیامبر بزرگوار اسلامﷺ نوعی ارتجاع و واپس‌گرایی شمرده می‌شود. بازگشتی انحطاط‌آمیز به قرون وسطی است، بازگشت به روزگاری است که استشهاد و استدلال در برابر اسلام، جای خود را به افتراء و استهزاء داده بود و خیالبافی و افسانه‌سرایی به جای پژوهشهای تاریخی حکومت می‌کرد. بنابراین شگفت‌آور نیست که ملاحظه کنیم سلمان رشدی بهنگام یاد آوردن نام پیامبرﷺ واژۀ ماهوند[1] (به معنای تاریکی) را به کار می‌برد زیرا این واژه چنانکه پروفسور انگلیسی مونْتگُمْری وات در کتاب: «محمّد، پیامبر و سیاستمدار» آورده در اروپای قرون وسطی برای استهزاء پیامبر اسلامﷺ بکار برده می‌شد[2] و سلمان‌رشدی، نویسنده کهنه‌اندیش و قرون وسطایی است که خود را هندی مترقّی و انگلیسی متجدّد نشان می‌دهد!.

و شگفت از سیاستمداران عقب‌افتاده‌ای که سلمان رشدی را برای رویارویی با اسلام و مسلمانان برگزیده یا تشویق کرده‌اند، آیا آنها، پهلوانی نیرومندتر از وی برای پا نهادن

۱- Mahound

۲- به کتاب: «محمّد، پیامبر و سیاستمدار» ترجمه اسماعیل والی‌زاده، صفحه ۲۸۹ نگاه کنید.

در این میدان سراغ نداشتند؟ آیا دیگر کشیش متعصّب ولی پُر مطالعه‌ای همچون «هانری لامنس» در دستگاه عریض و طویلشان یافت نمی‌شد؟ آیا آنان، یهودی حدیث‌ساز ولی با سوادی چون «ایگناس گلدزیهر» در مؤسّسات شرق‌شناسی خود پیدا نکردند، که دست بدامان سلمان رشدی زدند؟! اگر چنین باشد باید گفت معلوم می‌شود که خاورشناسی دلخواهِ سیاستمداران، به حالت احتضار افتاده و در لحظه‌های جان دادن است!.

ما خوب می‌دانیم که نگارش کتاب: «آیات شیطانی[1]» به قلم سلمان رشدی، به منزلهٔ واکنشی خصمانه در برابر انقلاب اخیر ایران شمرده می‌شود و همانگونه که پس از جنگهای صلیبی، سیاستمداران غرب دشنامنامه‌هایی را بر ضدّ اسلام و پیامبر بزرگش انتشار دادند امروز نیز در صدد برآمده‌اند تا تبلیغات ضدّ غربی ایران را بدینوسیله پاسخ گویند! (چنانکه کتاب سلمان‌رشدی بوضوح از انقلاب ایران بدگویی می‌کند) ولی:

اولاً: کشور ایران تنها کشور اسلامی در جهان نیست تا سیاستمداران غرب بمحض خشمناک شدن از ایرانیان، با اسلام به خصومت برخیزند. اسلام، فرهنگ عظیم گسترده‌ای است که نزدیک به یک میلیارد انسان را در سراسر گیتی زیر پوشش خود دارد و اهانت به مقدسات این قشر عظیم البته در روابط آنها با غرب اثر منفی می‌گذارد و مشکلاتی را فراهم می آورد که روی هم رفته بنفع سیاست غربی نیست چنانکه در گردهم‌آییهای مسلمانان دنیا و اعتراضات شدید ایشان به رشدی و حمایت کنندگانش، این معنا نمودار شد.

ثانیاً: رویارویی ظفرمندانه! با یک فرهنگ ریشه‌دار و ژرف و پهناور که هزاران دانشمند چون: بیرونی و ابن‌سینا و ابن رشد و غزالی و رازی و ابن هیثم ... و جز ایشان را پرورش داده، هرگز با زشت‌گویی و استهزاء و دروغپردازی ممکن نیست. آیا سیاستمداران غرب و به ویژه دیپلمات‌های انگلیس (یعنی پناهگاه سلمان رشدی) این‌معنای ساده را نفهمیده‌اید؟!.

۱- The Satanic Verses

ثالثاً: بزرگان گفته‌اند: «آزموده را، آزمودن خطا است» آری، بدخواهان اسلام در غرب، پیش از این تجربه کرده‌اند که مبارزه با پیامبر گرامی اسلامﷺ از راه استهزاء و افتراء به جایی نمی‌رسد و به نتیجه دلخواه نمی‌انجامد و چندی نمی‌گذرد که پژوهشگرانی منصف از میان خودشان برمی‌خیزند و به نفی و ردّ تهمت‌ها همّت می‌گمارند و «عذر تقصیر به پیشگاه محمّد و قرآن» می‌نگارند! بنابراین، خطای گذشته را نباید از سر گرفت بویژه که امروز دانش و فرهنگ بشر توسعه یافته و ارتباط مردم جهان با یکدیگر بیش از روزگار پیشین شده و از طرفی، محقّقان اسلامی نیز خاموشی نمی‌گیرند و بزودی از چهرهٔ زشت تهمت‌ها پرده بر می‌گیرند و ندای ایشان در رسوایی و دروغپردازان به همه جا می‌رسد و آرزوی دشمنان نقش بر آب می‌شود!.

رابعاً: سلمان رشدی در آیات شیطانی خود! نه تنها پیامبر اسلام و همسران و یاران او را به استهزاء گرفته بلکه بنیاد دیانت را انکار نموده و تشویق چنین کسی در این روزگار که مغرب‌زمین از ضعف خداپرستی و اخلاق، ضربه‌های زیانبار می‌خورد، به مصلحت غرب تمام نمی‌شود و اقدامی است که بر آتش الحاد و فساد دامن می‌زند و بحران معنویت را در آنجا افزونتر می‌کند.

سیاستمداران غربی که خود را به منافع کشورشان علاقمند نشان می‌دهند، اگر از ما نویسندگان اسلامی و پیروان محمّدﷺ سخن حق را نمی‌شنوند، لااقل به اندرز بزرگان و دانشمندان خود گوش فرا دهند و دشمنی با خویشتن را به کنار نهند که بقول دانشمند شهیر فرانسوی: لوئی دوبُرْگلی:

«خطر یک تمدّن خیلی پیشرفته در خود آن تمدّن نیست بلکه اگر در آنجا به موازات پیشرفتهای مادّی، ترقّی روحانی ایجاد نشود خطری پدید می‌آید که آن را محصول عدم تعادل باید شمرد»[۱].

۱- به کتاب: «نور و مادّه Matiere et Lumiere» اثر لوئی دوبرگلی، فصل مربوط به «ماشین روح» رجوع شود.

آری، امروز کشورهای غربی بدام این خطر جدّی درافتاده‌اند و اختلاف سطح مادیات در معنویات، آسیب‌های سختی بر آنان وارد ساخته و رواج فساد و اعتیادهای ویرانگر و بیماریهای روحی و جنسی (مانند ایدز و غیره) در آندیار، گواه روشنی بر این مدّعا شمرده می‌شود.

پس بکجا می‌روید؟ و چرا بجای درمان دردهای خود، با درمانگران این بیماریها یعنی پیامبران خدا، سر عناد و لجاج دارید؟!.

چرا به الحاد و فساد که تعادل تمدّن شما را بر هم می‌زند، برای تاخت و تاز میدان می‌دهید؟ چرا از امثال سلمان رشدی در اعلان کفر بخدا و انکار ادیان و تمسخر پاکدامنی تقوی پشتیبانی می‌کنید و جایزه‌های پیاپی به او می‌بخشید؟ ...

ترفند رشدی در شیوهٔ نگارش

سلمان رشدی در نگارش «آیات شیطانی» از سَبْکِ «رئالیسم جادوئی[1]» پیروی می‌کند. وی اساس تاریخی را تغییر می‌دهد و رویدادها را دگرگون می‌سازد و تخیل را با واقعیت می‌آمیزد و در اینکار، هیچ قانون و ضابطه‌ای را هم رعایت نمی‌کند و «دل تنگش هر چه می‌خواهد، می‌گوید!». سَبک مزبور اگر هم در داستان‌نویسی و افسانه‌سرایی مفید باشد ولی بی‌تردید برای شرح احوال بزرگان، به هیچ‌وجه مناسب نیست. بویژه برای بیان سیرت پیامبری که تاریخ زندگی و سوانح حیاتش در دسترس همه قرار دارد بکلّی بی‌معنی شمرده می‌شود. چه لزومی دارد که ما در شرح زندگی محمّدﷺ به پندار بافی و حادثه‌تراشی روی آوریم و هر چه دلخواهمان باشد از رَطْب و یابس بهم ببافیم؟

روشن است که گزینش این سبک از سوی سلمان رشدی، نوعی حیله و ترفند بشمار می‌رود تا از اینراه به آسانی بتواند به پیامبر پاک اسلامﷺ اهانت ورزد یا کسانی را در معرض اتّهام قرار دهد و در عین حال، راه انکار و حاشا کردن هم برویش باز باشد![2].

گواه ما در این مقام سخن خود سلمان رشدی است که ضمن کتاب «شرم»[3] دربارهٔ اسلوب نوشتارش چنین می‌نگارد:

۱- Magic realism

۲- چنانکه پس از انتشار کتاب «آیات شیطانی» و انعکاس شدید آن، رشدی ضمن نامه‌ای خطاب به نخست‌وزیر هند نوشت: «کتاب دربارهٔ اسلام نیست، این کتاب دربارهٔ هجرت و تناسخ و جدایی روح و عشق و مرگ و لندن و بمبئی سخن می‌گوید»!! در حالی که پیش از غوغای مزبور، در مصاحبه با خبرنگار مجله «هند امروز» گفته بود: «... من (در این کتاب) درباره دین اسلام سخن گفته‌ام زیرا بیشتر اطّلاعات من درباره همین دین بوده است»!!.

۳- Shame

«خوشبختانه آنچه می‌نویسم نوعی افسانه امروزی است، بنابراین مسأله‌ای ندارم، به کسی بر نمی‌خورد، گفته‌هایم را خیلی جدّی نمی‌گیرند. در نتیجه، لزومی هم ندارد که علیه من اقدامی بکنند، چه راحت!»[1].

این تعلیل، نشان می‌دهد که رشدی در صدد بوده تا مسائلی را مطرح سازد که اگر آنها را بی‌پرده ابراز می‌داشته بیم آن می‌رفته است که اقداماتی خطرناک بر ضدّ وی صورت پذیرد و پیدا است که مسائل مزبور از نوع مخالفتهای خاورشناسان با اسلام یا منطق دیانت نبوده است زیرا در اینصورت حدّ اکثر بیم سلمان رشدی بدانجا می‌انجامد که کسی از مسلمانان پاسخی به وی دهد یا یکی از دینداران بر ضدّ سخنانش، رساله‌ای بنگارد. پس نوشتاری که اقدامات خطرناکی در پی داشته، چه سخنانی می‌توانسته باشد؟

حقیقت آنست که سلمان رشدی تصمیم داشته تا راه بدگویی به شخصیت‌ّها و متّهم ساختن آنها را در پیش گیرد چنانکه کتاب آیات شیطانیش بر این تصمیم گواهی می‌دهد و گواه دیگری که این مقصود را روشنتر می‌سازد برخورد اتّهام‌آمیز سلمان رشدی با نخست‌وزیر پیشین هند ایندیرا گاندی است!.

ماجرای مزبور از این قرار است که سلمان رشدی در چاپ اوّل کتاب: «بچه‌های نیمه شب[2]» یعنی در سال ۱۹۸۱، با کمال وضوح ایندیرا گاندی را متّهم ساخت که با بی‌توجّهی خود، موجب مرگ شوهرش فیروز گاندی شده است و در این‌باره می‌نویسد:

«آقای فیروز گاندی در سال ۱۹٦۰ در سنّ چهل و هفت سالگی، بر اثر سکته قلبی درگذشت. اغلب گفته می‌شود که سانجای پسر کوچک خانم گاندی، او را مسئول می‌داند که با بی‌توجّهی به پدرش باعث مرگ او شده است. به همین دلیل، مادرش را آنچنان زیر سلطه کشیده است که در هیچ موردی نمی‌تواند به او نه بگوید»![3].

۱- کتاب شرم، اثر سلمان رشدی، ترجمه مهدی سحابی، فصل چهارم، صفحه ۸۱.

۲- Midnight's children

۳- بچّه‌های نیمه شب، اثر سلمان رشدی، ترجمه مهدی سحابی، صفحه ٦۲۷.

آیا چنین اتّهامی تنها به دلیل اینکه: «اغلب گفته می‌شود ...!» قابل اثبات است؟ و آیا هیچکس حق دارد که با شنیدن شایعه‌ای، دیگری را به قتل متّهم سازد و سپس آنرا در کتاب خود ثبت نماید و در هزاران نسخه به نظر عموم برساند؟

باری، ایندیرا گاندی از سلمان رشدی و ناشر کتاب وی، به مراجع قضائی شکایت نمود و این هر دو تن، در دادگاه مجرم شناخته شدند. دادگاه (در سال ١٩٨٤) سلمان رشدی و ناشر کتابش را محکوم کرد که از بانو گاندی رسماً پوزش بخواهند. ضمناً ناشر کتاب موظّف گشت تا تمام هزینهٔ دادگاه را بپردازد ودر چاپهای بعدی، اتّهام ایندیرا گاندی را از متن کتاب حذف کند و همچنین سخنان توهین‌آمیز رشدی را نسبت به مردم هند از آن کتاب بردارد.

اتّهام سلمان رشدی دربارهٔ نخست‌وزیر هند چنانکه بنظر خوانندگان رسید، اتّهامی صریح و بی‌پرده بود و همین صراحت برای رشدی مایهٔ گرفتاری و بدنامی شد. بنابراین، نویسندهٔ «آیات شیطانی» در صدد برآمد تا در کتاب تازه خود راه دیگری را بپیماید و پیامبر بزرگ اسلامﷺ و همسران پاکدامن و یاران ارجمند او را با اسلوبی غیر صریح، مورد اتّهام قرار دهد. اینستکه بسوی «رئالیسم جادویی» که قبلاً هم با آن سر و کار داشت، دست توسّل دراز کرد تا خیالش از اقدام مخالفان، آسوده بماند. ولی چنانکه می‌دانید این سبک نفرین شده! برای او معجزه‌ای ببار نیاورد و بزودی فتوای قتلش صادر شد!.

باید توجه داشت که اگر شیوهٔ نگارش مزبور در «بیوگرافی نویسی» رواج یابد و نویسندگان دنیا بخواهند شرح زندگانی بزرگان عالم را بصورتی غیر مستند و تخیلی بنگارند و از تهمت و دروغ دربارهٔ آنها دریغ ندارند! در آن صورت، ارزش و احترام افراد خدمتگذار و فداکار در جوامع بشری تنزّل می‌یابد ومایهٔ دلسردی و یأس آنان فراهم می‌آید و البتّه زیانهایی که از این راه به فرهنگ و تمدّن بشر خواهد رسید قابل انکار و احصاء نیست. و چه بسا خود سیاستمداران غربی که امروزه از سلمان رشدی حمایت

می‌کنند، در دام همین اسلوب تاریخ‌نگاری! بیافتند و در معرض افتراهای گوناگون قرار گیرند.

ما از طرفداران سلمان رشدی در غرب می‌پرسیم که اگر نویسنده‌ای مثلاً به نگارش بیوگرافی آلبرت اینشتین فیزیک‌دان بزرگ جهان، دست بزند و در خلال آن بتصریح و کنایه، دانشمند نامبرده را مورد سخریه و اهانت قرار دهد و ادّعا کند که اینشتین، تئوری «نسبیت» را از فلان مرد شرقی دزدیده وگرنه خود، یک قاچاقچی موادّ مخدّر و سر دستهٔ گانگسترها بوده است! آیا شما مردم متمدّن، کار این نویسندهٔ پریشان گفتار را زشت نمی‌شمرید و او را در خور ملامت و مذمّت نمی‌دانید؟ و چنانچه نویسندهٔ مزبور بهنگام رویارویی با سرزنشهای شما، عذر آورد که: «کتاب من ساختاری تخیلی و رؤیاگونه دارد و از اینرو اجازه داشتم که اینشتین را به سخریه گیرم!» آیا عذرش را می‌پذیرید و در اهانت به اینشتین وی را مجاز می‌شمارید؟

یقیناً کسی که به دانش و تحقیق ارج می‌نهد و حکیمان و دانشمندان را محترم می‌دارد، به پرسشهای گذشته پاسخ منفی خواهد داد و هرگز نمی‌پذیرد که نویسندگان کج‌اندیش به بهانهٔ «خیال‌پردازی» دانشمندان جهان را مورد اهانت قرار دهند و از احترام و اعتبار ایشان در نظر مردمان بکاهند. پس چگونه توقّع دارند که مسلمانان اجازه دهند کسی همچون سلمان رشدی، به پیامبر مقدّس اسلام ﷺ و همسران و یارانش اهانت ورزد و آنگاه عذر آورد که:

«این کتاب، ساختاری خیالی و رؤیاگونه دارد»![1].

ما گمان نمی‌کنیم که حتی خود سلمان رشدی بپذیرد که نویسنده‌ای در شرح زندگانی وی قلم‌فرسایی کند و در خلال نوشتارش، اعمال زشت و تنفّرانگیزی را بدو نسبت دهد و عذرش این باشد که من آن بیوگرافی را در عالم تخیل و رؤیا تهیه کرده‌ام! مگر آنکه سلمان رشدی اساساً بدی و زشتی را باور داشته باشد و هر کاری را نسبت بخود خوب و زیبا بشمارد که در اینصورت فتوای قتلش را نیز باید اقدامی برازنده تلقّی کند!

۱- این سخن را سلمان رشدی به هنگام مصاحبه با رادیوی رسمی هند ابراز داشته است.

حقارت سلمان رشدی

رشدی که در کار نویسندگی، نه از ذوق ولتر برخوردار است که لااقل بدستاویز تحریف تاریخ، افسانه‌ای هنرمندانه بیافریند و هیجان خواننده را برانگیزد و نه حوصلهٔ و تتبّع لامنس و گلدزیهر را دارد که کتاب خود را از مراجع و مأخذ گوناگون پر کند هر چند مانند آندو تن، با غرض‌ورزی به گزارش‌های تاریخی بنگرد! هنر او را در آیات شیطانی‌اش، تغییر نامها و دشنامگویی به شخصیت‌ها، و پر کردن فضای داستان از رویدادهای جنسی است! و این امر بر حقارت سلمان رشدی در کار نویسندگی دلالت می‌کند چرا که آمیختن واقعیت با تخیلات شهوانی و انباشتن کتاب از زشتگویی، پست‌ترین نوع نویسندگی به شمار می‌آید که نفوس حقیری از نویسندگان بدان اقبال می‌کنند و نیز معمولاً مورد پسند کسانی از خوانندگان قرار می‌گیرد که با نویسندهٔ داستان، سنخیت روحی و تجانس فکری دارند.

آری رشدی، کتاب خود را با دشنام‌های گوناگون به یاران پیامبر ﷺ همچون مثلّث تُفاله (برای سلمان و خالد و بلال) و کودنها و دلقک‌ها و لندهورسیاه[1] (برای بلالِ محرومیت کشیده و شکنجه دیده) و امثال این ناسزاها آراسته است! و همچنین بخش مبسوطی از کتابش را به توصیف «فاحشه‌خانه‌ای» اختصاص داده که زنانی بدکار در آنجا بخدمت مشغولند! و رشدی نام همسران پاک پیامبر اسلام ﷺ را بر این روسپیان آلوده نهاده و در طول کتاب، به تدریج زنان پیامبر ﷺ را به لحاظ هویت، جانشین آنها می‌کند. در سطوح دیگر کتاب نیز مسائل جنسی، بگونه‌ای انحراف‌آمیز جلوه داده می‌شود مثلاً در آنجا که «صلاح الدّین چامچا» توسّط مردی در خانهٔ پدرش مورد تجاوز جنسی قرار می‌گیرد، یا در آنجا که سرپرست جبرئیل (جوان هندی) با وی به عمل شنیع می‌پردازد.

۱- An enormous black

پس شگفت‌آور نیست که کتاب «آیات شیطانی» در مغرب‌زمین، مایهٔ شادمانی و پسند خاطر کسانی واقع شده باشد که به حمایت از «همجنس‌گرایی» شهرت دارند و یا از روسپیگری و اهل فحشاء جانبداری می‌کنند! چنانکه نشریهٔ بدنام «اسکرو» چاپ نیویورک که بلندگوی روسپیان و منحرفان بشمار می‌آید، از کتاب «آیات شیطانی» سرسختانه حمایت کرده است! ... از سوی دیگر گیلون ریتکن، ناشر کتاب رشدی از یهودیان انگلیس شمرده می‌شود و برخی از نشریات یهودی نیز دفاع از رشدی را با حرارت بعهده گرفته‌اند مانند روزنامهٔ انگلیسی ساندی‌تایمز که به مدیریت یهودی مشهور، رابرت مردوخ منتشر می‌شود. سرپرست این روزنامه ضمن تعریف و تمجید از هنر رشدی! به مقامات مربوطه پیشنهاد نموده که جایزهٔ ادبی سالانهٔ انگلیس را به وی اختصاص دهند و این پیشنهاد به موقع قبول می‌افتد و جوائز سنگینی به رشدی داده می‌شود[1]. بعلاوه، دولت انگلیس در عمل نیز حمایت خود را از رشدی اعلان می دارد. این همه تأیید و تشویق، آن هم دربارهٔ یک قصّه‌نویس بی‌مایه، اهل فکرت را بدین گمان می‌افکند که سلمان رشدی از آبشخور دیگری سیراب می‌گردد و به جای خدمت به فرهنگ و هنر، در خدمت توطئه‌های یهودیان و سیاست‌بازیهای بریتانیای کبیر! نقش بازی می‌کند.

اساساً معلومات رشدی دربارهٔ سیرت نبوی ﷺ در حدّی نیست که بتواند بصورتی ژرف و محقّقانه در این زمینه اظهار نظر کند و مخصوصاً ابعاد معنوی اسلام را بخوبی بشناسد زیرا که او در سنّ ۱۳ سالگی ترک وطن کرده و از هندوستان، رهسپار انگلیس شده است و در انگلیس نیز از معنویات اسلام بهره‌ای نبرده، پس چگونه می‌تواند از این معنی سخن بگوید و صاحبنظر شمرده شود؟!.

۱- رزنامه‌ها نوشته‌اند: هنگامی که سلمان رشدی کتاب آیات شیطانی را برای چاپ آماده کرد، ٦ بنگاه انتشاراتی که اغلب بوسیله صهیونیست‌ها اداره می‌شد از کار رشدی استقبال نمودند و سرانجام، انتشارات «پنگوئن» با پیشنهاد پرداخت ۵۸۰/۰۰۰ پوند به نویسنده، چاپ و نشر کتاب او را بعهده گرفت. آیا این سرمایه‌گذاری کلان برای چاپ کتابی بر ضد اسلام، توطئه‌آمیز به نظر نمی‌رسد.؟!.

در اثبات این مسئله لزومی ندارد که ما قلم‌فرسایی کنیم و سخن را طولانی نماییم زیرا خود سلمان رشدی ضمن کتاب «شرم» بر فقر معنوی خویش اعتراف نموده و در این‌باره نوشته است: «وقتی کسی از سرزمین زادگاهش واکنده می‌شود، او را مهاجر می‌نامند. وقتی کشوری این کار را می‌کند (مثلاً بنگلادش) کارش را جدایی یا انفصال می‌گویند. می‌دانید بهترین ویژگی آدمهای مهاجر و کشورهای جدا شده چیست؟ به نظر من، امیدواری است ... می‌دانید بدترین ویژگی آنها چیست؟ اینست که چمدانهایشان خالی است! منظورم چمدانهای معنوی است و نه آنهایی که از چرم و مقوّا ساخته شده است و تک و توکی یادگارهای معنی‌باخته در آنها یافت می‌شود. ما فقط از زادگاهمان واکنده نشده‌ایم، از تاریخ و یاد و زمان هم جدا شده‌ایم. شاید من هم چنین آدمی باشم و پاکستان هم چنین کشوری»[1].

ما اعتراف رشدی را دربارهٔ اینکه «چمدانهای معنویش خالی است»! می‌پذیریم و چون به کتاب «آیات شیطانی» نظر می‌افکنیم، خلأ معنوی و اخلاقی و فرهنگی را در نویسندهٔ کتاب کاملاً درک می‌کنیم چرا که متأسّفانه کتاب مزبور را سرشار از غلط‌گویی و انباشته از صحنه‌های زشت و تیره می‌بینیم. افسانه‌سازیهای رشدی با هیچ مدرک و مأخذی قابل تطبیق نیست و جز عالم خیال! مرجعی برای آنها نتوان پیدا کرد. رشدی از ساختن و بهم انداختن این افسانه‌ها دو غرض اساسی را دنبال می‌کند، یکی آنکه می‌کوشد تا وحی محمّدی ﷺ را بکلّی منکر شود و دیگر آنکه سعی دارد همسران و نزدیکان پیامبر ﷺ را به فساد متّهم سازد. امّا در هیچیک از اهداف خود موفّق نیست زیرا برای اثبات نخستین هدفش این دورغ را از خود بافته که: سلمان پارسی (صحابه گرانقدر پیامبری) مردی شرابخواره و زن‌باره بود! ضمناً در شمار «نویسندگان وحی» نیز در آمد! سپس به میل خود آیات قرآن را تغییر داد و حتّی آیه‌سازی می‌کرد! و عجب آنکه پیامبر اسلام ﷺ درنمی‌یافت که آیات اصیل قرآنی کدامین بوده و ساختهٔ دروغین سلمان کدام است! از

۱- کتاب «شرم» اثر سلمان رشدی، ترجمه مهدی سحابی، صفحه ۱۰۰.

همینرو، سلمان دست از ایمان برداشت و به ارتداد گرایید[۱]. رشدی از نگارش این قصّه می‌خواهد خواننده را در وحی محمّدی به انکار وادارد و در اعتقاد به صدق پیامبرﷺ رخنه پدید آورد با اینکه:

اوّلاً: مدارک تاریخی در گزارش از زهد و پارسایی و حقیقت‌جویی سلمان، هم‌داستانند. و همگی استواری او را در ایمان به پیامبرﷺ تا پایان زندگی یاد می‌کنند. سلمان رشدی اگر عادت ندارد که در این‌باره، به تواریخ و أسناد اصیل عرب بنگرد لااقل به کتاب: «سلمان پاک و شکوفه‌های معنویت اسلام در ایران[۲]» اثر پروفسور ماسینْیون، پژوهشگر شهیر فرانسوی نگاه کند و قدری خجالت بکشد!

ثانیاً: در هیچ یک از مأخذ تاریخی نیامده که سلمان پارسی از جملۀ نویسندگان وحی (مانند علی بن أبی طالب و عثمان بن عفّان و زیدبن ثابت و دیگران) بوده تا چه رسد به آنکه وحی نبویﷺ را بدلخواه خود دگرگون کرده باشد!

ثالثاً: قرآن کریم همۀ سخنوران عرب را فراخوانده تا اگر در وحی قرآنی تردیدی دارند بکوشند تا دست کم یک سوره همچون سوره‌های قرآن بسازند و به نمایش گذارند[۳]. و از میان آن همه عربهای فصیح - از شاعر و خطیب - که با اسلام سر دشمنی داشتند، یک

۱- در این افسانه، رشدی ماجرای عبدالله بن سعد بن ابی سرح را تحریف کرده و سلمان پاک را بجای او نهاده است؛ عبدالله هم هیچ‌گاه توان آیه‌سازی نداشت بلکه بقول طبری (جامع البیان ج ۷ ص ۲۷۳) و دیگران، نامهای خداوند را در مقاطع آیات قرآنی تغییر می‌داد و مثلاً به جای: «عزیز حکیم» دو کلمه «غفور رحیم» را می‌نشاند و البته پیامبر اکرمﷺ از خیانت او آگاه شد و از اینرو به مکّه گریخت و در فتح این شهر مورد عفو رسول خداﷺ قرار گرفت.

۲- Salm ân Pâk et Iesprémices Sprrituelles de Ĺ Islam Iranien

۳- اشاره به این آیه کریمه است که: ﴿وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُواْ بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِۦ وَٱدْعُواْ شُهَدَآءَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿٢٣﴾﴾ [البقرة: ۲۳].

«اگر ازآنچه بر بنده خویش (محمّد) فرو فرستادیم در شک اندرید پس سوره‌ای همانند آنرا بیاورید و گواهان خود را که غیر خدای یگانه‌اند به کمک فر خوانید، اگر راستگویید».

تن هم نتوانست چنین هنری از خود نشان دهد. آنوقت چگونه سلمان پارسی زبان، که عمری در میان غیر عرب گذرانده، از راه رسیده و چنان سوره‌هایی ساخته که حتی خود پیامبرﷺ هم عبارات عربی او را از آیات بلیغ قرآنی باز نشناخته است؟! آخر دروغ هم حدّ و حسابی دارد!.

رشدی در پی دروغپردازی‌های گذشته‌اش، می‌کوشد تا سلمان پارسی را در صحنه‌های دیگر نیز به مخالفت با پیامبر متّهم سازد تا این اندیشه را در خواننده تقویت کند که سلمان، به هیچ‌وجه وحی محمّدی را باور نداشت، مثلاً افسانهٔ دراز و مکرّری پیش آورده مبنی بر اینکه بت‌پرستان عرب به پیامبر پشنهاد کردند که با آنها از راه سازش درآید و خدایان ایشان را بستاید. پیامبرﷺ در انجام این عمل با سلمان پارسی رایزنی کرد و سلمان با اقدام بدینکار آشکارا مخالفت ورزید ولی پیامبرﷺ بی‌اعتناء به رأی وی به ستایش بت‌ها پرداخت! با آنکه همهٔ تواریخ اتّفاق دارند که پیشنهاد بت‌پرستان به روزگار قبل از هجرت یعنی دوران مکّه مربوط می‌شود و سلمان پارسی چنانکه ابن هشام[۱] و ابن سعد[۲] و دیگران آورده‌اند در دوران مدینه، بحضور پیامبرﷺ رسید و در مکّه از سلمان پارسی خبری نبود! بعلاوه، قرآن کریم از این ماجری به روشنی حکایت نموده و به تصریح آورده است که پیامبرﷺ به توفیق خدا از تمایل به پیشنهاد مشرکان خودداری نمود که اگر چنان نکرده بود سخت گرفتار عقوبت و مجازات می‌شد[۳]! پس سلمان رشدی جز اتّهام و افتراء چه دلیلی بر ادّعای خود دارد؟.

۱- به سیرة ابن هشام، القسم الأوْل، صفحه ۲۱۹ بنگرید.

۲- به طبقات ابن سعد، الجزء الرّابع، صفحه ٥٦ نگاه کنید.

۳- اشاره به این آیه کریمه است که: ﴿وَلَوۡلَآ أَن ثَبَّتۡنَٰكَ لَقَدۡ كِدتَّ تَرۡكَنُ إِلَيۡهِمۡ شَيۡـٔٗا قَلِيلًا ٧٤ إِذٗا لَّأَذَقۡنَٰكَ ضِعۡفَ ٱلۡحَيَوٰةِ وَضِعۡفَ ٱلۡمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيۡنَا نَصِيرٗا ٧٥﴾ [الإسراء: ٧٤-٧٥].

«اگر نه آن بود که پایداریت داده بودیم نزدیک بود که اندکی به آنان متمایل شوی. آنگاه تو را دوچندان در دنیا و دو چندان در آخرت عذاب می‌کردیم و سپس برای خود هیچ یاوری در برابر ما نمی‌یافتی».

امّا در مورد همسران پیامبرﷺ باید دانست که محمّدبن عبداللهﷺ در حالی که بیست و پنج سال داشت با خدیجه -علیها السلام- که پانزده سال بزرگ‌تر از وی بود ازدواج کرد و تا خدیجه در دنیا می‌زیست همسر دیگری برنگزید و خدیجه در حدود ٦٥ سالگی وفات کرد. بنابراین، پیامبر اکرمﷺ تمام دوران جوانی خود را با تنها همسرش بسر آورد و اگر مردی هوسباز بود با توجّه به رواج چند همسری در مکّه می‌توانست در این دوران همسرانی دیگر نیز انتخاب کند. البتّه بعد از آنکه خدیجه رخت از این جهان بر بست پیامبر زنانی را به ازدواج خود درآورد. امّا در این زناشویی‌ها، هرگز از اهداف مقدّس خود دور نشد و مصالح جامعهٔ عربی را از یاد نبرد بدین معنی که ازدواجهای او مایهٔ ایجاد رابطه با قبائل عرب، و ترک جنگ و خونریزی، و نقض رسوم خرافی و سرپرستی زنانی که شوهرانشان در جنگ کشته شده بودند و امثال این مصالح می‌شد که شرح یکایک این امور در این رسالهٔ کوتاه نمی‌گنجد و ما در بخش چهارم از کتاب «خیانت در گزارش تاریخ» در این زمینه به طور گسترده سخن گفته‌ایم و از کسانی که در غرب بسر می‌برند و بر چند همسری پیامبر ما خرده می‌گیرند در شگفت هستیم مگر «کتاب مقدّس» خود را نخوانده‌اند که گزارش می‌دهد پیامبرانی چون ابراهیم و یعقوب و داود و سلیمان‌علیهم‌السلام هر کدام بیش از یک همسر داشتند؟ پس چرا به پیامبران مزبور اعتراض ندارند؟ امّا چنانچه بر هیچ دینی پایبند نیستند، شگفتی ما از ایشان افزونتر است! زیرا که اینندسته هر چند رسماً از یک همسر برخوردارند ولی در عمل با دهها زن ارتباط جنسی دارند و هیچ قید و شرطی را نیز در اینکار لازم نمی‌شمرند، آنگاه از مسلمانان که برای چند همسری، شرائطی بس دشوار را باید تحمّل کنند عیب می‌گیرند! یا بر پیامبر بزرگشان اهانت روا می‌دارند. آیا اینکار، شرط انصاف است؟!.

امّا زشتی کار سلمان رشدی که به همسران پاک پیامبرﷺ جسارت ورزیده از همه بیشتر است زیرا که اگر او یکبار تاریخ عصر نبوی را خوانده بود بخوبی درمی‌یافت که مسلمانان در آنروزگار چه ارج و احترامی برای پیامبر خداﷺ و همسرانش قائل بودند

بطوریکه، هر کدام از آنان را «اُمُّالمؤمنین» یعنی مادر روحانی خود می‌شمردند، آری چنان زنان مقدّسی را با روسپیان خیابان‌های انگلیس، سنجیدن! به خوبی نشان می‌دهد که چمدانهای خالی سلمان رشدی را در انگلیس از چه اخلاقی پر کرده‌اند.

ای آزادی! بنام تو چه جنایت‌ها که نکرده‌اند؟!

برخی از روزنامه‌نگاران غربی همینکه ملاحظه کردند مسلمانان از تهمت‌های سلمان رشدی خشمگین و خروشان شده‌اند، بانگ و فریاد برآورده‌اند که: «ای داد! پس آزادی کجا رفت؟!» حقّاً که این دسته، مفهوم آزادی را درنیافته و یا عمداً آنرا تحریف کرده‌اند. شک نیست که آزادی افراد، امری ارجمند و محترم است اما حدود آن تا کجاست؟ آری، آزادی فرد تا آنجا می‌تواند گسترده باشد که برای دیگران زیانی ببار نیاورد، یعنی آزادی ایشان را سلب نکند و آبرو و حیثیت آنان را به بازی نگیرد. و فهم این مسئله در قرن بیستم کاری دشوار نیست که به توضیح و تمثیل نیاز افتد. اسلام هم می‌گوید که انسانها آزادند، امّا نه آزاد برای آنکه به دیگران تهمت زنند و ناسزا بگویند و جامعه را بفریبند ...! این چنین آزادی، از زهر کشنده برای جامعهٔ انسانی خطرناک‌تر است! آیا می‌توان باور کرد که روزنامه‌نگاران غربی این حقیقت را نمی‌دانند؟! شگفتا که چون سلمان رشدی در کتاب «بچّه‌های نیمه‌شب» ایندیرا گاندی را بدون دلیل، مورد اتهام قرار داد و آنگاه در دادگاه مجرم و محکوم شناخته شد، کسی از روزنامه‌نگاران مزبور به رأی دادگاه اعتراضی نکرد و آنرا برخلاف آزادی نشمرد ولی اینک که مسلمانان گیتی از تهمت‌ها و دورغپردازیهای رشدی خشمناک شده‌اند، آقایان، سنگ آزادی به سینه می‌زنند! تاچر نخست‌وزیر انگلیس، به نام «آزادی» از سلمان رشدی حمایت می‌کند ولی خود وی دستور می‌دهد تا کتاب «شناسایی و شکار جاسوس[۱]» را در انگلیس توقیف کنند و نسخه‌های آنرا جمع آورند! چرا؟ برای اینکه پیتر رایت نویسندهٔ این کتاب، از وحشیگری سازمانهای جاسوسی انگلیس پرده برداشته است!.

۱- Spay Catcher

روزنامه‌ها نوشته‌اند که دنیس لمون، نویسندهٔ مجلهٔ «کی نیوز» در سال ۱۹۷۹، به جرم نگارش سخنانی کفرآمیز به ۹ سال حبس و پرداخت ۵۰۰ پوند جریمه، در انگلستان محکوم شد. بنظر آقایان، این حکم با آزادی مباینت نداشته ولی محکومیت سلمان رشدی مخالف و مباین با آزادی محسوب می‌شود!.

برخی از غربی‌ها بدون توجه به کتب دینی خود، ادّعا می‌کنند که قرآن در محکوم شمردن کسانی که به پیامبر اسلام توهین روا می‌دارند به راه افراط رفته است!.

گویا این افراد یکبار «کتاب مقدّس» را نخوانده‌اند و خبر ندارند که در تورات آمده است: هر کسی که پدر یا مادر خود را لعن کند، البته کشته شود! (سفر لاویان، باب ۲۰).

این حکم چنانکه ملاحظه می‌کنید برای کسانی است که بر پدر و مادر خویش نفرین فرستند تا چه رسد بکسانی که بر خدا یا پیامبرش ناسزا گویند!.

انجیل هم احکام تورات را تصدیق می‌کند و آنها را حکم خداوند می‌شمرد. با وجود این، در انجیل نیز می‌خوانیم که مسیح –علیه السلام– فرموده است:

«هر که برادر خود را راقا[1] گوید مستحقِّ قصاص باشد و هر که احمق گوید مستحقّ آتش جهنّم بُوَد!» (انجیل متّی، باب ۵).

امّا در سراسر قرآن کریم به هیچ‌وجه سخن از این موضوع در میان نیست که ناسزاگویان به رسول خدا ﷺ را چگونه باید کیفر داد؟ روش قرآن مجید در رویارویی با استهزاء کنندگان پیامبر، اینستکه اهانت‌ها و سخریه‌ها و شبهات آنان را مطرح ساخته و بدانها پاسخ‌های منطقی می‌دهد یعنی با این زشتگوییها «مقابلهٔ فرهنگی» می‌کند تا بیماری‌های روانی دشمنان، روبه بهبود نهد!.

پیامبر بزگوار اسلام ﷺ نیز بسیاری از این ناسزاگویان و خائنان را به هنگام فتح مکّه، مورد عفو و بخشایش خود قرار داد چنانکه سلمان رشدی با همهٔ دشمنی و خصومتش،

۱– «راقا» واژه‌ای سُریانی است که برای تحقیر افراد بکار می‌رفته و در «قاموس کتاب مقدّس» اثر هاکس آنرا به معنای «باطل» ترجمه کرده است.

این فضیلت را دربارۀ پیامبر اسلام نتوانسته انکار کند و در خلال داستان خود (بطور خلاصه) می‌نویسد: «سلمان را که مرتد شده بود پس از فتح، دستگیر کرده و نزد پیامبر می‌آورند، پیامبر فرمان قتل او را صادر می‌نماید ولی بلال میانجی شده و در نتیجه، پیامبر سلمان را عفو می‌کند و او پولهایی که فراهم آورده بود به کشور خود باز می‌گردد»!.

هر چند رشدی، صحنۀ مزبور را از خود ساخته و کمترین سندی و مدرکی در تاریخ برای آن وجود ندارد ولی به هر صورت، رشدی روحیۀ پیامبر ارجمند اسلامﷺ را در عفو مجرمان بدین نحو بازگو می‌کند.

آری در شرح سیرۀ پیامبر اسلامﷺ ملاحظه می‌کنیم مورّخان نوشته‌اند گهگاه که افرادی رسول اکرمﷺ را هجو می‌کردند و بویژه قبائل عرب را با اشعار هجوآمیز خود بر ضدّ پیامبر برمی‌انگیخته و به جنگ و خونریزی تشویق می‌کردند، پیامبرﷺ نیز حکمِ اعدام این ناسزاگویان و شاعران فتنه‌انگیز را صادر می‌فرمود و اینکار را برای صیانتِ جامعه و حفظ مقدّسات آن، امری لازم و بایسته می‌شمرد. چنانکه امروز هم اگر در میان مردم متمدّن جهان، کسی رهبران بزرگ مردم را به استهزاء و بهتان و ناسزا به سخریه گیرد و احیاناً آشوب و خونریزی به راه اندازد، گمان ندارم از رویارویی شدید با قانون معاف شود.

در پایان این رساله، از خدای بزرگ می‌خواهم که دیدگان اهل ادراک و انصاف را در سراسر گیتی بروی اسلامِ راستین بگشاید تا برتریهای این آئین خدایی را به چشم بصیرت ببینند و با پیوستن به آئین محمّدﷺ سعادت حقیقی را دریابند.

ایران – تجریش

مصطفی حسینی طباطبائی

کتابنامه

۱–قرآن کریم، کتاب الهی
۲–تورات، منسوب به موسیعليه‌السلام
۳–انجیل لوقا، لوقا
٤–تفسیر جامع‌البیان، ابوجعفر طبری
۵–سیرة رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، ابن هشام
٦–الطبقات الکبري، ابن سعد
۷–مسئلهٔ وحی، مهندس مهدی بازرگان
۸–فرهنگ تاریخی و فلسفی، پیربل
۹–تاریخ جنگ‌های صلیبی، استیون رانسیمان
۱۰–هلال و گل سرخ، چیو
۱۱–نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گرایان، ایران دکتر حائری
۱۲–روح القوانین، منتسکیو
۱۳–اسلام از نظر ولتر، دکتر حدیدی
١٤–قهرمانان و قهرمان‌پرستی (الأبطال)، توماس کارلایل
۱۵–عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، جان دیون پورت
١٦–محمدصلی‌الله‌علیه‌وسلم پیامبر و سیاستمدار، مونتگمری وات
۱۷–الامام علی، صوت‌العدالة الإنسانیة؛ جرج جرداق
۱۸–تاریخ الیهود في بلاد العرب، اسرائیل و لفنسون
۱۹–العقیدة والشریعة في‌الإسلام، ایگناس گلدزیهر

۲۰-خیانت در گزارش تاریخ، مصطفی حسینی طباطبائی

۲۱-دفاع عن العقیدة والشریعة، محمد غزالی

۲۲-المعجم المفهرس لألفاظ الحدیث النبوی، جمعی از خاورشناسان

۲۳-نور و ماده، لوئی دوبرگلی

۲٤-آیات شیطانی، سلمان رشدی

۲۵-شرم، سلمان رشدی

۲٦-بچه‌های نیمه‌شب، سلمان رشدی

۲۷-شناسایی و شکار جاسوس، پیتررایت

۲۸-سلمان پاک و شکوفه‌های معنویت اسلام در ایران، لوئی ماسینیون

۲۹-کلیات آثار ولتر، لوئی مولاند